

بیا بخند

وحشت در
دبستان شومیان

زنگ تفریح در جنگل!

هوپا
Hoopa



وحشت در دبستان شومیان ۳



زنگ تفریح در جنگل!

نویسنده: جک شابرت

تصویرگر: سام ریکس

مترجم: مونا توحیدی

EERIE ELEMENTARY 3: RECESS IS A JUNGLE!
Text copyright © 2016 by Max Brallier. Illustrations
copyright © 2016 by Scholastic Inc. All rights reserved.
Published by arrangement with Scholastic Inc., 557
Broadway, New York, NY 10012, USA
Illustrations by Sam Ricks.
Persian Translation © Houpa Publication, 2020

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی
حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی
این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Scholastic)
خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟
یعنی نشر هوپا از نویسنده‌ی کتاب، جک شابرث و ناشر خارجی
آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران
و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده،
یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران
یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت جک شابرث
این کار را کرده است.



سرشناسه: چابرت، جک
Chabert, Jack
عنوان و نام پدیدآور: زنگ تفریح در جنگل / نویسنده: جک شابرث؛
تصویرگر: سام ریکس؛ مترجم: مونا توحیدی.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ص: مصور.
فروست: وحشت در دبستان شومیان؛ ۳.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۴-۱ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۴-۱
وضعیت فهرست‌نویسی: فینبا
یادداشت: عنوان اصلی: !. Recess is a jungle!
موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی - قرن ۲۱م.
موضوع: Young adult fiction, American-- 21st century
شناسه افزوده: ریکس، سام، تصویرگر
Ricks, Sam شناسه افزوده:
شناسه افزوده: توحیدی صفت، مونا، ۱۳۶۴ - مترجم
رده بندی کنگره: PS۲۶۰۶/۵
رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶[ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۴۵۲۴۶

وحشت در دبستان شومیان ۳ زنگ تفریح در جنگل!

نویسنده: جک شابرث
تصویرگر: سام ریکس
مترجم: مونا توحیدی
ویراستار: ناهید وثیقی
مدیر هنری: فرشاد رستمی
طراح گرافیک: شیما شورورزی و فائزه فغفوری
چاپ دوم: ۱۳۹۹
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۱-۰
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۴-۱



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱،
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵، تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

فهرست

1. در دل جنگل.....9
2. آن طرفِ حصار17
3. با تلاق23
4. گارامپ! گورومپ!28
- . سیاه، مثل شب32
- . شبی در جنگل37
7. چهره‌ی مجسمه42
8. تله!46
9. علف‌های سحرآمیز!52
10. هزارتو58
11. نردبان معلق63
12. روزِ نفرین‌شده71
13. هیولا!75
14. نبرد با قلعه79
15. ضربه‌ی نهایی87
16. عجیب‌ترین مدرسه‌ی دنیا93

برای معلم‌های محشرِ دبستانِ جوشوآ ایتون.
ممنونم که به ما اجازه دادید با تمام آن وسایلِ
فوق‌العاده توی زمینِ بازیِ دبستان بازی کنیم.
ج. ش.

در دلِ جنگل



سام گریوز توپِ فوتبال را از آن سرِ زمینِ بازی شوت کرد و داد زد: «این هم یک شوتِ پُر قدرت!»
زنگِ تفریح بود. سام و دوست‌های صمیمی‌اش، آنتونیو و لوسی، با یک توپِ فوتبال پاس‌کاری می‌کردند.
آنتونیو قبل از اینکه توپ، زیرِ وسایلِ زمینِ بازی برود، با پایش آن را نگه داشت و پاس داد به سام.

درست یک ماه قبل، صحنه‌ی نمایشِ مدرسه سعی کرده بود لوسی و آنتونیو را وسطِ اجرای نمایش بخورد! دقیقاً چند روز بعد از این ماجرا هم، کمدِ لوسی او را خورد که سام و آنتونیو هم به دادش رسیدند و نجاتش دادند! حالا لوسی و آنتونیو هم حقیقتِ هولناکِ دبستانِ شومیان را می‌دانستند. برای همین آقای نکوبی آن‌ها را دستیار سام کرده بود، تا بتوانند برای حفظِ جان بچه‌ها به سام کمک کنند.



صدای قارقارِ کلاغ رشته‌ی افکارِ سام را پاره کرد. چند کلاغ بزرگ و سیاه روی پشت‌بامِ مدرسه نشسته بودند. آن‌ها معمولاً سام را می‌ترساندند. اما آن روز خبری از ترس نبود. سام بی‌خیالِ کلاغ‌ها شد و به دویدن ادامه داد.

لوسی از آن طرف داد زد: «بفرستش اینجا!»

سام هم توپ را شوت کرد طرفِ لوسی و خودش دوید جلو. آقای نکوبی، سرایدارِ پیر دبستانِ شومیان، داشت برگ‌های آن اطراف را جارو می‌کرد. سام همان‌طور که می‌دوید، برایش دست تکان داد.



آقای نکوبی بود که سام را به‌عنوانِ مأمورِ انتظاماتِ دبستانِ شومیان انتخاب کرده بود. چهره‌ی واقعی دبستانِ شومیان را هم او به سام نشان داده بود: یک موجودِ زنده که از بچه‌های مدرسه تغذیه می‌کند. بله! مدرسه زنده بود! و حالا سام گریوز، مأمورِ انتظامات، مسئولِ محافظت از بچه‌ها در مقابلِ تهدیدِ مدرسه بود.

سام توپ را در بیل کرد و از میان قلعه‌ی بازیِ گول پیکر گذشت. آنجا پُر از وسیله بود. لاستیک‌هایی برای تاب خوردن، نردبان‌های طنابی و یک عالمه تیرک چوبی. یک سری طناب دیگر شبیه تارِ عنکبوت هم داشت که می‌شد از آن بالا رفت و کنارش یک سرسره‌ی قرمز بود.

سام داشت به گوشه‌ی زمین و نزدیکِ دروازه می‌رسید. دورِ مدرسه یک حصارِ فلزیِ زنگ‌زده کشیده بودند. بخشی از آن، درست پشتِ دروازه، پُر از پیچک بود.

لوسی داد زد: «سام! بگیر که اومد!» توپِ فوتبال با سرعت توی هوا چرخید. سام توپ را با پایش نگه داشت و آن را شوت کرد گوشه‌ی حیاط.

دبستان شومیان مثلِ یک قلعه‌ی قدیمی بود، با آجرهای قرمزی که هر لحظه ممکن بود فرو بریزند. وسایلِ زمینِ بازی هم کهنه و زنگ‌زده بودند.



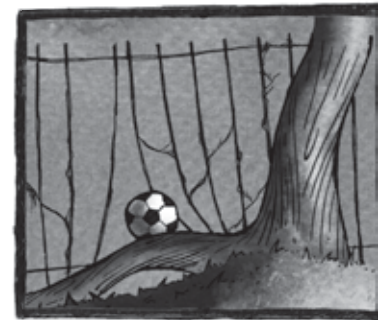
لوسی داد زد: «شوت کن سام!»

سام پایش را عقب برد. زُل زد به تورِ دروازه. و توپ را با تمام قدرت شوت کرد!



توپ توی هوا چرخید و...

نه!... از چهارچوب دروازه خیلی فاصله داشت. خورد به حصار، افتاد پایین و قِل خورد روی زمین و درست روی ریشه‌های



بزرگ، پیچ‌درپیچ و برآمده‌ی درختی که حصار را شکافته بود، ایستاد. توپ افتاده بود در حاشیه‌ی جنگلِ کوچک و پُر درخت پشتِ مدرسه.

سام آهی کشید و گفت: «لعنتی! فوتبالم افتضاحه!»

لوسی و آنتونیو خودشان را به سام رساندند. آنتونیو زد پشتِ سام و گفت: «ببخشید این رو می‌گم، اما حق با توئه رفیق. تو این کاره نیستی.»

سسسسسسسوت!

صدای سوتِ بلندی هوا را شکافت. معلم مدرسه، خانم گرینکر، روی پله‌ها ایستاده بود: «زنگِ تفریح تموم شده! همه بیاین تو!»

آنتونیو آستینِ سام را کشید. به توپ اشاره کرد و گفت: «نوبت توئه بری توپه رو بیاری، رفیق.»



آن طرفِ حصار

۴



سام نمی‌توانست چیزی را که می‌دید، باور کند. با خودش فکر کرد: «مگه می‌شه؟! توپه تا همین یک دقیقه پیش روی ریشه‌های درخت جا خوش کرده بود! بعد یکهو خودبه‌خود حرکت کرد!»

یک‌دفعه انگار چیز سردی از ستون فقرات سام پایین آمد. به‌عنوان مأمورِ انتظامات، بعضی وقت‌ها چیزهایی را حس می‌کرد که بقیه‌ی دانش‌آموزها نمی‌توانستند احساس کنند. حالا هم یکی از همان وقت‌ها بود. حس بدی آمده بود سراغ سام. یکهو توپ فوتبال قل خورد و جلو رفت. خودبه‌خود به حرکت درآمد بود! سام، لوسی و آنتونیو نفس‌هایشان را حبس کردند. شوکه شده بودند. توپ خیلی آرام قل خورد و قل خورد. بعد از سوراخِ حصار گذشت و توی جنگلِ تاریکِ پشتِ مدرسه گم شد...



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....